

Examining the process of nation-building in the second Pahlavi period and its impact on foreign policy based the approach of Reinhard Bendix

Hamid Najari¹

Mahammad Sarkhanzadeh²

Abstract

Nation-building is used for national strength and creating a common identity, and governments seek to consolidate their political power from its implementation. This process after World War II is directly related to citizenship rights, and as Reinhard Bendix believes, the key to successful nation-building is the expansion of political participation that can be obtained from the realization of citizenship rights. Nation-building in the history of contemporary Iran can be investigated at least from the constitution onwards. The current research, with a descriptive and analytical approach, in a library method using written sources, while looking at nation building and citizenship rights from the constitutional era to the first Pahlavi era, examines this process in the second Pahlavi era and its impact on foreign policy action. The research question is, what was the process of nation building and citizenship rights during the second Pahlavi era? What is the impact of this process on foreign policy action? The theoretical framework of the research is the approach of Reinhard Bendix in the book Nation Building and Citizenship. Examining the historical process of the mentioned process shows that Iranian governments from Qajar to the end of Pahlavi were not successful in nation building. Along with the traditional Iranian culture, in which the citizen was a subject, one should mention the tyranny that governs the thoughts and actions of the rulers as obstacles to nation building and citizenship rights. Nation-building was the leader of foreign policy during the second Pahlavi period, and the relationship and actions of the court and the government with other countries were defined by the view of authoritarian state-building and the authoritarian mode.

Keywords: Nation building, citizenship rights, Reinhard Bendix, constitution, Pahlavi era



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت رابنهارد

بندیکس

1- Doctoral student of the history of the Islamic Revolution - Research Institute of Imam Khomeini (RA) and the Islamic Revolution - Tehran – Iran.

(nagar.hamid62@gmail.com)

2- Doctoral student of the history of the Islamic Revolution - Research Institute of Imam Khomeini (RA) and the Islamic Revolution - Tehran – Iran.

(sarkhanmahmod@gmail.com)

بررسی فرایند ملت‌سازی در دوره پهلوی دوم و تأثیر آن بر کنش سیاست خارجی بر اساس رهیافت راینهارد بندیکس

حمید نجار^۱

=

محمود سرخانزاده^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۵/۱۷

چکیده

ملت‌سازی برای استحکام ملی و خلق هویت مشترک استفاده می‌شود و حکومت‌ها از اجرای آن تثبیت قدرت سیاسی خود را دنبال می‌کنند. این فرایند پس از جنگ جهانی دوم، ارتباط مستقیمی با حقوق شهروندی دارد و چنانچه راینهارد بندیکس معتقد است شاخصه ملت‌سازی موفق بسط مشارکت سیاسی است که می‌تواند از تحقق حق شهروندی به دست آید. ملت‌سازی در تاریخ ایران معاصر حداقل از مشروطه به بعد قابل بررسی است. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی و تحلیلی، به روش کتابخانه‌ای با استفاده از منابع مکتوب ضمن نگاهی به ملت‌سازی و حقوق شهروندی از دوران مشروطه تا دوره پهلوی اول، این فرایند را در عصر پهلوی دوم و تأثیر آن بر کنش سیاست خارجی بررسی می‌کند. پرسش تحقیق این است که فرایند ملت‌سازی و حقوق شهروندی در دوران پهلوی دوم چیست و تأثیر این فرایند بر کنش سیاست خارجی چه بود؟ چارچوب نظری تحقیق را رهیافت راینهارد بندیکس در کتاب ملت‌سازی و شهروندی تشکیل می‌دهد. بررسی روند تاریخی فرایند مزبور نشان می‌دهد حکومت‌های ایرانی از قاجار تا پایان پهلوی در ملت‌سازی موفقیتی نداشتند. در کنار فرهنگ سنتی ایرانی که شهروند در آن به‌مثابه رعیت بود باید از استبداد حاکم بر اندیشه و عمل حاکمان به عنوان موانع ملت‌سازی و حقوق شهروندی یاد کرد. ملت‌سازی در دوره پهلوی دوم راهبر سیاست خارجی بود و ارتباط و کنش دربار و دولت با دیگر کشورها متأثر از نگاه دولت‌سازی آمرانه و الگوی اقتدارطلبانه تعریف می‌شد.

کلیدواژه: ملت‌سازی، حقوق شهروندی، راینهارد بندیکس، مشروطه، عصر پهلوی.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳.
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد

بندیکس

۱- دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی - پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی - تهران - ایران.

(نویسنده مسئول)

nagar.hamid62@gmail.com

۲- دانشجوی دکتری تاریخ انقلاب اسلامی - پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی - تهران - ایران
sarkhanmahmod@gmail.com

مقدمه

ملت‌سازی را می‌توان از مفاهیمی در عرصه جامعه‌شناسی تاریخی محسوب کرد که مورد نظر پژوهشگران و جامعه‌شناسان بوده است. ذیل ملت‌سازی مفاهیمی چون یکسان‌سازی فرهنگی و مهندسی فرهنگ هم قابل تبیین و بررسی است. در تاریخ ایران این مفهوم به معنای مدرن آن در قامت یک استراتژی از مشروطه به بعد توسط دولت‌های قاجار و سپس پهلوی‌ها دنبال شده است. با این تفاوت که ملت‌سازی مد نظر پهلوی‌ها با رویکرد تجدد آمرانه در کنار هم قرار داشت. توضیح آنکه تجدد مورد توجه رضاشاه از بالا اعمال شده و هم راستای با آن، ملت‌سازی برای یکدست کردن فرهنگی ایران نیز از طبقه حاکم آغاز و تعریف می‌شد. در این دیدگاه، موزاییک فرهنگی ایران که آبراهامیان به آن اشاره می‌کند، نادیده انگاشته شده است. در دوره پهلوی دوم نیز همین مسیر تکرار شد. به عبارتی در این دوران حاکمان کشور به دنبال تجدد، مهندسی فرهنگی از بالا و رسوخ آن در طبقات پایین جامعه بودند و دکتترین هر دو شاه برای ایران نوین از مسیر ملت‌سازی از بالا می‌گذشت. این در حالی بود که هنوز هم فرهنگ سنتی و مذهبی به عنوان رقیب فرهنگ دستوری حاکمان در طبقات پایین سلطه داشت و ملت‌سازی مورد نظر پهلوی‌ها را با چالش مواجه کرد. همین فرهنگ در مقابل مهندسی فرهنگی پهلوی دوم قرار گرفت و در انقلاب خود را نشان داد.

سلطنت پهلوی به ویژه در دوره محمدرضا شاه از ملت‌سازی در سیاست خارجی خود نیز بهره برد. در دهه ۱۳۵۰ شمسی کنش و رفتار حکومت و حاکمیت پهلوی دوم در مواجهه با دیگر کشورها چه در غرب آسیا و چه نقاط دیگر جهان بر پایه الگوی ملت‌سازی، نگاه آمرانه و اقتدارطلبانه تعریف می‌شد. شاه با همین نگاه به مداخله در کشورهای منطقه دست زده، با اسرائیل روابط دوستانه برقرار کرد و به کشورهای مختلف کمک اقتصادی کرد. او همچنین الگوهای حکومتی و حاکمیتی در کشورهای اروپایی و آمریکا را به چالش کشید و اصول انقلاب شاه و ملت خود را به عنوان راه‌حل بیرون



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد

بندیکس

رفتن از بحران عنوان می‌کرد.

پژوهش حاضر تلاش دارد به این موضوع از منظر رهیافت جامعه‌شناسانه راینهارد بندیکس^۱ نگاه کند. این پژوهش ضمن توصیف سیر ملت‌سازی و حقوق شهروندی در ایران معاصر می‌کوشد به این پرسش پاسخ مناسب دهد که تأثیر ملت‌سازی بر کنش سیاست خارجی پهلوی دوم چیست؟ این پژوهش با روش تاریخی و شیوه توصیفی - تحلیلی و با استفاده گسترده از اسناد و مدارک آرشیوی و منابع دست اول نوشته شده است.

۱- پیشینه پژوهش

آنچه پیرامون ملت‌سازی و حقوق شهروندی در ایران منتشر شده را می‌توان ذیل دو دسته کلی جای داد. بخشی از پژوهش‌ها با نگاه جامعه‌شناسی تاریخی نوشته شده است و دسته دیگر پژوهش‌ها از منظر جامعه‌شناسی و یا تنها با رویکرد تاریخی این موضوع را بررسی کرده‌اند. لطفی و همکاران (۱۴۰۱) در پژوهشی با عنوان «ملت‌سازی ناکام در ایران: چالش‌های ملت‌سازی و مصادیقی از ملت‌ناشدگی (مطالعه موردی: تمرکز بر دوره معاصر)» از منظر جامعه‌شناسی تاریخی به چالش‌های ملت‌سازی و مصادیق عدم تحقق آن پرداخته و معتقدند که عدم تکوین ملت در ایران بر پایه یک الگوی کاهش سرمایه اجتماعی، تشمت و انشقاق اجتماعی را به دنبال داشته و در نهایت وحدت ملی و انسجام را خدشه‌دار کرده است. پژوهش توسلی و نوری (۱۳۹۴) با عنوان «جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران» نیز رویکرد مشابه داشته و با محور قرار دادن نظریه شهروندی مارشال تصریح دارد ذهنیت اقتدارگرای معاصر ایرانی مهم‌ترین دلیل شکل‌گیری عدم امکان حقوق شهروندی در ابعاد مدنی، سیاسی و اجتماعی آن بوده است.

مقاله حسین اکبری (۱۳۹۵) با عنوان «مطالعه تاریخی فرایند شکل‌گیری ملت در ایران با تأکید بر نقش دولت» را می‌توان در شمار پژوهش‌های دسته دوم جای داد که اذعان دارد شکل‌گیری ملت در ایران طی پروسه‌ای چند هزارساله، فراز و نشیب‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است. در این فرایند شرایط مختلف ساختاری و عاملیتی نقش داشته‌اند. در این میان دولت به‌عنوان یک عامل اجتماعی نقش تعیین‌کننده‌ای داشته است.

ازغندی و ملایی (۱۳۹۰) در مقاله خود با عنوان «دولت ملت‌سازی ایران: تداوم تاریخی یا تغییرات سیاسی» معتقدند دولت - ملت مدرن در ایران، با آغاز حکومت پهلوی اول شکل گرفت و در طول ۵۳ سال حکومت



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

پهلوی اول و دوم رشد یافت و به بلوغ رسید و تلاش کرد ملت‌سازی را از طریق بسیج همگانی و دیکتاتوری به اجرا درآورد اما موفق نشد.

در ارتباط با سیاست خارجی حکومت پهلوی دوم نیز منابع متعددی نگاشته شده است. آثاری که به رابطه ایران با قدرت‌های بزرگ پرداخته‌اند، می‌توان به آثار ملک محمدی (۱۳۸۵)، موسوی نیا (۱۳۹۲)، محمدی (۱۳۸۶)، ذوقی (۱۳۶۷)، اسلامی و اکبری (۱۳۹۷)، کیانی (۱۳۸۲) و بداقی (۱۳۸۹) اشاره کرد و آثاری که سیاست خارجی ایران و شوروی را به بحث گذارده‌اند، می‌توان به پژوهش‌های عطایی و منصوری (۱۳۸۷)، واعظ (۱۳۸۸)، فتح تبار فیروز جایی (۱۳۹۴) و اسماعیلی (۱۳۹۷) اشاره داشت. مصداق پژوهش هر دو گروه نیز توسط مجتبی سلطانی احمدی و همکاران (۱۳۹۹) در مقاله واکاوی دکترین پهلوی دوم در سیاست خارجی انجام گرفته است که سیاست مستقل ملی شاه در دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی را بررسی کرده‌اند. پژوهش سلطانی احمدی و همکاران نشان می‌دهد، دکترین سیاست خارجی شاه بر اساس عدم دخالت در امور دیگر کشورها و همزیستی مسالمت‌آمیز با آن‌ها استوار بوده است، اما حکومت پهلوی دوم به علت ترس از نفوذ کمونیسم در ایران و فروپاشی حکومت پهلوی توسط طرفداران کمونیسم به دنبال جلب حمایت غرب در تحکیم پایه‌های حکومت خود بود که منجر به وابستگی بیش‌ازحد شاه به غرب گردید و نتیجه آن، ناکامی در تحقق سیاست مستقل ملی اعلام شده توسط وی بود.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
ریحافت راینهارد
بندیکس

در میان این پژوهش‌ها توجه به راینهارد بندیکس به عنوان جامعه‌شناسی که موضوع ملت‌سازی و شهروندی را در کتابی مستقل مورد بررسی قرار داده مغفول مانده به‌ویژه آنکه این اثر در میانه حوادث منجر به پیروزی انقلاب در ایران، منتشر شده است. با در نظر گرفتن اینکه یکی از دلایل اعتراضات اجتماعی و سیاسی علیه پهلوی دوم ملت‌سازی از بالا و بی‌توجهی به حقوق شهروندی مخصوصاً حق سیاسی شهروند بود، بررسی رویکرد بندیکس و تطبیق آن با شرایط ایران معاصر می‌تواند در شناخت بهتر دلایل انقلاب مؤثر باشد که پژوهش حاضر به آن پرداخته است.

۲- مفاهیم تحقیق

ملت‌سازی^۱ یک پروژه مشترک برای ساخت یا بازسازی یک دولت ملی و نهادهای زیربنایی و حس جامعه است. هدف از ساخت ملت می‌تواند ایجاد یک دولت ملی یکپارچه باشد که هرگز وجود نداشته یا به‌درستی کار نکرده است یا بازسازی یک دولتی که فروپاشیده یا تخریب شده است. به‌طور کلی، ساخت ملت بدون در نظر داشتن اهداف و اغراض خاص انجام نمی‌شود. این فرایند

1. Nation-Building.

گاه از داخل کشور و گاه توسط نیروهای بیرونی صورت می‌گیرد. کشورهای که به ملت‌سازی می‌پردازند عمدتاً از هدف‌های استراتژیک خود، مانند پیشبرد ثروت، امنیت یا جایگاه بین‌المللی خود، الهام می‌گیرند. در حالی که ساخت ملت عمدتاً توسط ایالت‌های ذی‌صلاح انجام می‌شود، برخی از سازمان‌های جامعه مدنی و بین‌المللی (مانند بنیاد فورد و سازمان ملل) نیز ممکن است در آن شرکت کنند. (Britanica, nation building) در کنار این تعریف مطالعه‌ای در سال ۲۰۰۳ توسط جیمز دابینز و دیگران برای شرکت رند، ملت‌سازی را به‌عنوان «استفاده از نیروی مسلح در عواقب یک درگیری برای حمایت از یک گذار پایدار به دموکراسی» تعریف می‌کند. (Stephenson, 2005)

اصطلاح «ملت‌سازی» اغلب در رابطه با دولت‌سازی، دموکراتیزه کردن، نوسازی، توسعه سیاسی، بازسازی پس از جنگ و ایجاد صلح استفاده می‌شود، اما هر مفهومی، به‌رغم ارتقای پیچیده آن، متفاوت است؛ و مفهوم ملت‌سازی پس از گذشت یک دهه از پایان جنگ جهانی دوم، به‌طور ویژه در میان دانشمندان علوم سیاسی آمریکا مورد استفاده قرار گرفت تا تکامل بزرگ‌تر بین دولت و جامعه را توصیف کند، به‌طوری‌که شهروندی وفاداری به دولت ملی مدرن را با خود به ارمغان آورد. (شکدام، ۲۰۱۸: ۱۱) بنابراین می‌توان گفت ملت‌سازی توصیف‌کننده همگرایی و انسجام گسترده میان دولت و جامعه و نیز توسعه و بسط یک هویت ملی مشترک است. (لطفی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۱۶). در ایران حداقل از مشروطه به بعد به شکلی جدی فرایند ملت‌سازی مورد توجه قرار گرفت تا به بهره‌گیری از آن نوعی یکسان‌سازی فرهنگی در جامعه پیاده‌سازی شود. تصلب حاکمیتی اما به شکلی جدی از سویی و فرهنگ سنتی از دیگر سو موانع تحقق این امر بودند. این دو مؤلفه در نهایت بسط مشارکت سیاسی و فعالیت‌های مدنی را که از نظر بندیکس شاخصه‌های ملت‌سازی موفق محسوب می‌شوند را کاهش داده و فرایند ملت‌سازی را ابرتر گذاشت.

شهروند^۱: در لغت‌نامه دهخدا شهروند این‌گونه تعریف شده است: کسی که جزو یک شهر (ناحیه یا کشور) به حساب بیاید و تابع مقررات آن باشد و از حقوق آن برخوردار گردد. (دهخدا، ذیل شهروند) اندیشه‌ها و تصورات مربوط به مفهوم شهروندی در چندین دوره تاریخی شکوفا شده‌اند - در یونان و روم باستان در شهرهای اروپای قرون وسطی و در شهرهای دوره رنسانس - اما شهروندی مدرن اگرچه از این انگاره‌های قدیمی‌تر تأثیر پذیرفته است، ویژگی متمایز و جداگانه‌ای دارد. در وهله اول شهروندی صوری اکنون در همه جای جهان عضویت در یک دولت ملت تعریف می‌شود. دوم اینکه شهروندی محتوایی به معنای برخورداری از حقوق مدنی سیاسی

1-. Citizenship



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رییافت راینهارد
بندیکس

و خصوصاً اجتماعی است و به همین معناست که اهمیت روزافزونی یافته است. (باتامور و آتویت، ۱۳۹۲: ۶۳۹) این مفهوم با دو موضوع حقوق و وظایف نیز در پیوند است. به دیگر سخن شهروند حقوقی دارد که اهمیت آن‌ها از وظایف کمتر نیست. این حقوق که از سوی دولت و در برابر تجاوز دیگران حمایت می‌شود در برابر حکومت نیز به خوبی محفوظ می‌مانند چرا که «خصوصیت اصلی کشوری که بر پایه شهروندی استوار است این است که حاکمیت قانون را برقرار سازد و اداره‌کنندگان را با اطاعت از این قدرت فائقه بی‌شخص وادارد، ت. ه. مارشال به پیروی از سنت فکری هابهاوس تکامل شهروندی را از لحاظ تغییر مفهوم حقوق و وظایف در انگلستان قرن نوزدهم مورد بحث قرار داد. به عقیده او این جریان تغییر حرکتی از حقوق قانونی به حقوق سیاسی و از آنجا اعمال حقوق سیاسی بر حقوق اجتماعی بود. در دوره جدیدتر د. بروگان استدلال کرده است که اندیشه شهروندی دو جنبه دارد جنبه نخست... این پیش‌فرض است که هر شهروندی حق دارد که در اداره جامعه سیاسی مورد مشورت قرار گیرد و وظیفه دارد که به جریان مشاوره عمومی به نحوی یاری رساند. جنبه دوم عکس جنبه اول است. شهروندی که حق دارد مورد مشورت قرار گیرد موظف به پذیرفتن نتایج مشاوره است.» (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۵۵۳)

حقوق شهروندی^۱: شهروندی به‌عنوان یک پدیده اجتماعی مدرن از مؤلفه‌های محوری نظام‌های سیاسی دموکراتیک و شاخصی کلیدی برای نشان دادن تحقق دموکراسی در یک جامعه مدرن است که برخوردار از حوزه عمومی و جامعه مدنی کارآمد و پویاست. اصطلاح حقوق شهروندی (در مفهوم جدید) اولین بار در اعلامیه حقوق بشر و شهروندی سال ۱۷۸۹ م. فرانسه مطرح شد که پس از تصویب در صدر قانون اساسی سپتامبر ۱۷۹۱ م. قرار گرفت. اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ م. در مجمع عمومی ملل متحد به امضای کشورها رسید در بسیاری از مواد خود از محتوای اعلامیه حقوق بشر و شهروند فرانسه الهام گرفته است. به‌طور کلی، شهروندی یک نوع قرارداد متقابل اجتماعی و یک سلسله حقوق متقابل دولت بر مردم و «مردم بر دولت» و همچنین یک احساس مشترک عمومی نسبت به هویت ملی و اجتماعی در یک محدوده مشخص است. (محسنی، ۱۳۸۹: ۱۱۸ و ۱۱۹)

حقوق شهروندی شاخصه‌هایی دارد که می‌توان آن را در چند عنوان کلی بررسی کرد. امنیت شخصی و احترام به حریم شخصی، انتخابات آزاد و صیانت از آرای مردم، حراست از جان و مال مردم، آزادی بیان و فقدان سانسور، مشارکت سیاسی بدون محدودیت، تأمین امکانات رفاهی، آموزشی، بهداشتی و اقتصادی، احترام به اصالت‌های فرهنگی و حفظ کرامت و شأن انسانی



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهاارد
بندیکس

1-. Citizenship Rights

حق شهروندی به مانند ملت‌سازی و ذیل آن از مشروطه به بعد وارد ادبیات اجتماعی و در ادامه حاکمیتی ایران شد. تا پیش از آن شاه به‌مثابه ضل الله دارای قدرتی نامحدود بود و شهروند به عنوان رعیت محسوب می‌شد و از حقی در برابر این قدرت نامحدود برخوردار نبود. انقلاب مشروطه به حکومت مطلقه شاهان ایران خاتمه داد و سلطنت مشروط و محدود به قانون ملی جایگزین آن گردید. نهضت تاریخی و انقلابی ایران در آغاز قرن چهاردهم و به دنبال آن صدور فرمان مشهور مورخ ۱۴ جمادی‌الثانی ۱۳۲۴ هجری قمری از طرف مظفردالدین‌شاه سرآغاز فصل نوینی در تاریخ حکومت ایران گردید. حقوق افراد ملت و اصول حکومت به‌موجب قانون اساسی که به تاریخ ۸ دی‌ماه ۱۲۸۵ شمسی برابر ۱۴ ذی‌قعدة ۱۳۲۴ هجری قمری و متمم آن در مهرماه ۱۲۸۶ شمسی برابر ۲۹ شعبان ۱۳۲۵ قمری به تصویب مجلس رسید تابع اصل حاکمیت قانون گردید.

ناکامی مشروطه در تحقق اهداف و آشفته‌گی‌های پس از انقلاب حقوق شهروندی را نیز تحت تأثیر خود قرار داد و رهاوردهای جنبش مشروطه بدون اینکه به ملت‌سازی بینجامد در چارچوب دولت‌سازی در نهایت با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ از حرکت باز ایستاد و دولت خودکامه پهلوی بر بستر چنین تحولاتی برپا شد. با روی کار آمدن پهلوی اول، رضاشاه به سرعت در مسیر مخالف آرمان‌های مشروطیت از جمله حق تعیین سرنوشت و اصولی همچون آزادی عقیده، آزادی بیان، تساوی در مقابل قانون، مصونیت جان و مال و مسکن و شغل از تعرض و حق دادخواهی برآمد. در این دوران تنها نمادها و ظواهری از انقلاب مشروطه و حق شهروندی، باقی مانده بود. (اطاعت، ۱۳۸۵: ۷۱)

در دوره پهلوی دوم اگر چه تلاش شد تا بخشی از این حقوق تحقق یابد و شاه با نقاب دموکراسی خواهی گاه از حقوق شهروندی سخن می‌گفت اما از کودتای مرداد ۱۳۳۲ ش به بعد که زمینه‌های اقتدار و سلطنت مطلقه فراهم شد. دیگر کمتر به حق شهروندی به‌ویژه حق سیاسی شهروندی توجه می‌شد. در میانه حوادث منجر به انقلاب او کوشید با در پیش گرفتن سیاست فضای باز سیاسی نشان دهد حقی برای شهروند قائل است اما سال‌ها انسداد سیاسی و بی‌توجهی به انسجام ملی شکاف به وجود آمده را بیشتر کرد و موجب شد تحقق حقوق شهروندی ناکام بماند.

۳- بندیکس، ملت‌سازی و حقوق شهروندی

اصطلاح ملت‌سازی در میان جامعه‌شناسانی با رهیافت تاریخی از جنگ دوم جهانی به بعد دیده می‌شود. مفهوم ملت‌سازی به طور خاص در میان



دانشمندان سیاسی آمریکایی یک دهه (یا مدتی بیشتر) پس از جنگ جهانی دوم مورد استفاده قرار گرفت و از آن عمدتاً برای توصیف همگرایی وسیع مابین دولت و جامعه که شهروندی را عامل وفاداری به دولت - ملت مدرن قلمداد می‌نمود، استفاده می‌شد. از جمله محققان بارز آمریکایی در این دوره می‌توان به راینهارد بندیکس اشاره کرد که بر بسط شهروندی و حقوق مشارکت سیاسی در این روند تأکید داشت. (زرگر، ۱۳۸۶، ۱۱۰) اثر بندیکس موضوعاتی همچون انواع اختیار، برابری، بروکراسی، عوامل ترویج یا مانع‌شدن از صنعتی‌سازی، توزیع قدرت سیاسی، مشارکت سیاسی و جامعه را در بر می‌گیرد. (Hollander, 1973:258) کتاب به ما یادآوری می‌کند که «مقایسه و آگاهی از تاریخ برای جامعه‌شناسی که تمایل دارد به درک جامعه خود، الگوهای اصلی تغییرات اجتماعی و تضادهای بزرگ‌تر بپردازد ضروری است. یکی از اهداف اصلی کتاب از بین بردن رؤیاهای اغلب نژادپرستانه بسیاری از جامعه‌شناسان آمریکایی است که به طور ضمنی صنعتی‌سازی را با آمریکایی‌سازی، توسعه سیاسی را با دموکراتیزاسیون، مدرنیزاسیون را با لیبرالیزاسیون و تغییر اجتماعی را با پیشرفت همتای می‌دانند. در این زمینه هشدارهای بندیکس هنوز منسوخ نشده‌اند. هنوز هم به اندازه کافی درک نشده است که «سرعت رویدادهای گذشته و تنوع ساختارهای اجتماعی حتی در جاهایی که تغییرات فناوری یکسان است منجر به مسیرهای مختلف توسعه می‌شود.» جامعه‌شناسان همچنان ممکن است یادآور شوند که «جوامع صنعتی امروزی ویژگی‌هایی از ساختار اجتماعی سنتی خود که به شکل‌های مختلف با توسعه اقتصادی ترکیب شده‌اند را همچنان حفظ کرده‌اند» و اینکه حتی تا سال ۱۹۷۳ م هم «ایده تقابل سنت و مدرنیته درست نبود.» به همین ترتیب، بی‌فایده نیست به این نکته اشاره کنیم که مدرنیزاسیون سیاسی یک فرآیند بسیار پیچیده است و با فرض‌های نئوتکاملیستی سازگار نیست. همچنین، دلیل زیادی وجود ندارد که باور کنیم ملت‌سازی موفق دستاوردی آسان است و یا سودی در زمینه ارزش‌های انسانی دارد.» (Hollander, 1973:258-259)

کار بندیکس در مورد ملت‌سازی به‌عنوان کمکی منحصر به فرد به جامعه‌شناسی مدرنیزاسیون به شمار می‌رود. هر چند این سنت را که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ م قدرت داشت، گسترش داد و از آن انتقاد کرد. او ایده نهادسازی مدرن را به دوره‌های قبل از انقلاب صنعتی و جوامع غیر غربی یعنی ژاپن و هند گسترش داد. همچنین، بندیکس با تأکید بر اهمیت پدیده‌های بین‌المللی رهبری و پیروزی، مطالعه توسعه را بسیار قبل از ظهور وابستگی و نظریه سیستم جهانی در جامعه‌شناسی «بین‌المللی» کرد. (Smelser, 1991: 482)

بندیکس در ملت‌سازی و شهروندی راهبرد پژوهشی خود را چنین مطرح ساخته است: «مفاهیم عام، مثل تقسیم کار، نیازمند تخصیص‌هایی

که فاصله میان مفهوم و شواهد تجربی را پر کند؛ اما چنین خصیصه‌هایی کاربردی محدودی دارند... اینکه بفهمیم تقسیم کار در یک ساختار اجتماعی چه تفاوتی با تقسیم کار در ساختار اجتماعی دیگری دارد، روشن‌تر از آن است که بخواهیم دوباره بیان کنیم که در هر دو ساختار، تقسیم کار وجود دارد. این ملاحظات به مسئله دیرپایی در جامعه‌شناسی اشاره می‌کند. مفاهیم و نظریه‌ها را به‌سختی می‌توان به یافته‌های تجربی مرتبط نمود؛ درحالی‌که بسیاری از پژوهش‌های تجربی فاقد دلالت نظری است، پژوهش‌های پیش رو تلاش می‌کنند تا با تکیه بر مفاهیم آشنا، به عنوان نقطه آغاز حرکت، میان این دو، راه نجاتی بیابند.» (علوی پور و فاضلی، ۱۳۹۵: ۴۴)

وی معتقد است ملت‌سازی زمانی که موفق باشد جوامعی را به وجود می‌آورد که افراد آن در درجه اول به ملت وفادار هستند. این روند یکپارچگی ملی در واقع استخدام در نظام، مالیات‌گیری، اجرای قانون تأمین کالاهای عمومی و همکاری را تسهیل می‌کند. (mylonas, 2021:2) به هر روی ملت‌سازی در اثر بندیکس با گسترش مشارکت سیاسی، جامعه مدنی و حقوق شهروندی در ارتباط است و ذیل این سه مؤلفه باید به مفهوم ملت‌سازی پرداخت. در نگاه راینهارد بندیکس شهروند همان رعیت است که در جریان دولت مدرن ظهور یافت. (Feldman, 1968: 638) از نظر لغوی، شهروند به معنای کسی است که اهل یک شهر یا کشور بوده و از حقوق موجود به آن برخوردار هست. (صدری افشار، ذیل واژه شهروند) در فرهنگ علوم سیاسی، شهروند چنین تعریف شده است: «کسی که از حقوق مدنی یا امتیازات مندرج در قانون اساسی یک کشور برخوردار است.» شهروند از واژه لاتین سیویتاس^۱ این واژه در زبان لاتین تقریباً معادل کلمه پولیس^۲ در زبان یونانی است. پولیس یا شهر، تنها مجتمعی از ساکنان نیست؛ بلکه واحدهای سیاسی و مستقل به شمار می‌آید. شهروند کسی است که به آن واحد سیاسی تعلق دارد و شرایط لازم را برای مشارکت در اداره امور عمومی در محدوده شهر داراست.

از نظر اصطلاحی، مفهوم شهروندی به عنوان منزلتی اجتماعی در نگرش به جامعه مدنی (معمول یا مدرن) تلقی می‌شود که به موجب آن شرایط برخورداری فرد را از حقوق و قدرت فراهم می‌کند این حقوق عبارت است از: حقوق مدنی شامل آزادی بیان و برابری در مقابل قانون؛ حقوق سیاسی، شامل حق رأی و ایجاد تشکل سیاسی و صنفی؛ حقوق اقتصادی در برگیرنده رفاه اقتصادی و تأمین اجتماعی است؛ بنابراین می‌توان گفت حقوق

1- civitas

2- polis

۳- این مفهوم نخستین بار توسط T.H. Marshal در لندن و طی رساله‌ای با عنوان شهروندی و طبقه اجتماعی تبیین شد. (روشن و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۴)

شهروندی، حقوقی است فردی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی که یک شهروند به واسطه زندگی در قلمرو جغرافیایی خاص و با وجود رابطه‌ای میان او و دولت حاکم از آن برخوردار می‌شود. (روشن و همکاران، ۱۳۹۳: ۱۱۳-۱۱۴)

۴- ملت‌سازی و حقوق شهروندی از مشروطه تا پهلوی اول

ملت‌سازی و به تبع آن حق شهروندی با تعریف داده شده در گفتمان حاکمیتی ایران معاصر جایگاهی نداشته و هر چند در مشروطه تلاش شد تا این حق تحقق یابد اما تجربه زودگذر مشروطه و فراز آمدن استبداد پهلوی و نوسازی آمرانه آن موجب شد تا این حق به محاق برود. توضیح آنکه در ایران معاصر از اواخر قرن نوزدهم میلادی تاکنون سه گفتمان به عنوان گفتمان‌های مسلط وجود داشته است. گفتمان پاتریمونالیسم سنتی به عنوان گفتمان مسلط در ایران پیش از ظهور نفوذ تجدد غربی بوده و از عناصر مختلفی مانند نظریه شاهی ایرانی، نظریه سیاسی شیعه، استبداد قاجاری و پدرسالاری قبیله‌ای ترکیب شده است و مبتنی به اقتدار و پدرسالاری سیاسی است (بشیریه، ۱۳۸۱: ۶۵) در این نوع گفتمان حقوق شهروندی از اهمیت چندانی برخوردار نبود. گفتمان نوسازگرا و مطلقه پهلوی نیز ترکیبی بود از پاتریمونالیسم سنتی به انضمام توسعه و نوسازی به شیوه مدرنیسم غربی و در آن عناصری چون توسعه از بالا، ناسیونالیسم ایرانی، سکولاریسم و توسعه صنعتی وجود داشت که جایی برای مشارکت و رقابت سیاسی و حقوق شهروندی در آن وجود نداشت. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک نیز واکنشی بود از سوی روشنفکران مذهبی و روحانیون به مدرنیسم مطلقه پهلوی و در آن سنت اسلامی به عنوان راه حل مسائل جامعه و عصر مدرن به ایدئولوژی تبدیل شد. در این گفتمان عناصری از نظریه سیاسی شیعه، برخی از وجوه پاتریمونالیسم سنتی، مردم‌گرایی پوپولیستی و اقتدارگرایی کارزمایی بوده است و با پلورالیسم، جامعه مدنی و سنت روشنفکری غرب و ناسیونالیسم ایرانی و حقوق شهروندی نیز سرستیز دارد. (توسلی و نوری، ۱۳۹۵: ۳)

با در نظر گرفتن این موارد می‌توان گفت از منظر جامعه‌شناسی تاریخی حقوق شهروندی در ایران محقق نشده است. دلیل آن را هم باید در ماهیت اقتدارگرایانه گفتمان‌های حاکم بر ایران معاصر دانست. استبداد حاکم بر ایران اجازه تحقق این حق را نداد دیگر آنکه مفهوم شهروند اصولاً در ادبیات سیاسی و اجتماعی ایرانیان جایگاه نداشت و مردم نه به عنوان شهروند که در قالب رعیت نگریده می‌شدند. دولت سنتی قاجار به ساختار قدرت خودکامه‌ای استوار بود که در آن شاهان از اقتدار سیاسی عالی برخوردار بودند. در این دوره دربار تمام جامعه را زیر لگام قدرت خود قرار می‌داد و درهای قدرت و شوکت دوره تمام منابع رقیب قدرت را دست‌کاری و خنثی می‌کرد.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد

بندیکس

ساختار اقتدار و قدرت، پاتریمونیاالیستی بود و عطایا و احکام شاهان به عنوان مشیت خداوندی تلقی می‌شود. این استبداد سیاسی بر فقدان مالکیت خصوصی قانونی و وجود مالکیت اشتراکی دولتی استوار بود. (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۵)

در چنین گفتمان مقتدرانه‌ای که استبداد به‌مثابه دال مرکزی آن است حقوق شهروندی از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است. با این وجود در نهایت در دوره قاجار ساختارهای دولت سنتی به تدریج از هم فروپاشید.

تجزیه حکومت قاجار به طبقات و منافع مخالف نهایتاً به انقلاب مشروطه در سال ۱۹۰۵ میلادی منجر گردید. (بشیریه، ۱۳۹۳: ۲۸) در ادبیات منورالفکران این دوره حقوق شهروندی به عنوان یکی از اصول حریت و مساوات مطرح شد. مستشارالدوله در رساله یک کلمه چنین آورد که حریت شخصی یعنی هرکس حر و آزاد است و کسی را مجال تعرض نیست. (مستشارالدوله، بی‌تا: ۴۶) میرزا ملکم‌خان در دفتر تنظیمات خود اعطای حق به اعضای ملت را با واژه آزادی برابر دانسته و بر این باور است: «برای توضیح معنای آزادی اول باید ابتدا این معنا را فهمید که در عالم هیچ حق و هیچ تکلیفی نیست که حد معینی داشته باشد و حد آزادی این است که آزادی هیچ‌کس به حق هیچ‌کس خلل وارد نیآورده است.» (فتحی و سعادت‌ی راد، ۱۴۰۰: ۳۴۰)

بدین صورت تحول و گذار از یک جامعه سنتی و عقب‌مانده به سمت جامعه‌ای مدرن در عصر مشروطه امیدها را به سمت شکل‌گیری مدرنیته سیاسی و به تبع آن حقوق شهروندی افزایش داد. این در حالی بود که هنوز مفهوم شهروند در میانه انقلاب جایی نداشت. چنان که آزادی نیز همین حالت را داشت. طرفداران مشروطه در ایران دنبال آزادی از محدودیت‌های قانونی نبودند بلکه می‌خواستند از شر بی‌قانونی سازمان‌یافته و رسمی خلاص شوند؛ آنان در پی برابری اجتماعی - اقتصادی هم نبودند بلکه آنچه می‌خواستند تقسیم قدرت مطلق دولت و سهمی شدن در آن بود برداشت آن‌ها از وجه منفی آزادی عبارت بود از خواستی مثبت برای یک چارچوب قانونی یا در واقع خود قانون برداشت آن‌ها از وجه «مثبت» دخالت کمتر یا بیشتر دولت در اقتصاد سیاسی نبود، بلکه عبارت بود از: تقسیم سلسله مراتبی و جغرافیایی و دموکراتیزه کردن قدرت دولتی این آزادی از ناتوانی سیاسی تحقیر اجتماعی و ناامنی اقتصادی بود. مبارزه «رعایا» و «نوکران» - شامل مالکان تاجران و امثالهم - چندان برای شهروند شدن به معنای دقیق اروپایی آن نبود بلکه برای شخص شدن یا شخصیت یافتن بود. خواست مرکزی انقلابیان، ایران، تأمین امنیت زندگی و جان و مال همگان از خودکامگی نامحدود و غیرقابل‌پیش‌بینی دیوانی بود. به همین دلیل بود که آنان می‌پنداشتند که به صرف غلبه بر استبداد سایر



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

آرمان‌های اجتماعی و سیاسی - پیشرفت اقتصادی، رفاه اجتماعی و اعتبار ملی -
خودبه‌خود به دست خواهد آمد. (کاتوزیان، ۱۴۰۰: ۱۰۳)

۵- حقوق شهروندی و ملت‌سازی در دوره پهلوی اول

شکست جنبش مشروطه و رها شدن پروژه مشروطه‌خواهی در وادی هرج‌ومرج، موجبات استقرار دیکتاتوری رضاشاه در قالب نخستین دولت مطلقه مدرن ایران را فراهم آورد. به عبارتی انقلاب مشروطه در ایران مانند بسیاری از انقلاب‌ها ساخت دولتی نیرومند را جانشین ساخت قدرت سنتی و قدیمی کرد. (بشیریه، ۱۳۸۰: ۳۸) در این ساختار حقوق شهروندی دیگر معنا نداشت. تلاش دیکتاتوری رضاشاهی نیز تنها به ملت‌سازی آمرانه مبتنی بود. ناسیونالیسم رسمی رضاشاه تا حد زیادی مبتنی بر مصادره به مطلوب این حس میهن‌دوستی و برنامه استحاله فرهنگی و یکسان‌سازی اجباری زبانی بود. رضاشاه با حمایت مستدام روشنفکران طیف چپ و راست این پروژه را با عزمی راسخ پیگیری کرد. فارسی به عنوان تنها زبان رسمی کشور اعلام شد. علاوه بر این، اصلاحات آموزشی گوناگون و هنجارهای فضای عمومی رایج در غرب نیز وضع شدند که از جمله آن‌ها پروژه‌های جنجالی نظیر کشف حجاب زنان و دستورالعمل لباس برای مردان بود. علاوه بر این، رسوم و جشن‌های پیشا اسلامی به صورت نظام‌مند ترویج شدند. تأسیس یک دولت متمرکز، خدمت سربازی همگانی و یکسان‌سازی زبانی در کشوری که از لحاظ اتنیکی - زبانی متکثر و از لحاظ سیاسی از هم‌گسیخته بود، مستلزم استفاده نظام‌مند از خشونت بود که پیامد ناخواسته آن تقویت جنبش‌های ناسیونالیستی اتنیکی قدرتمند در حال عروج به ویژه در آذربایجان و کردستان بود (متین، ۲۰۲۲: ۳۲)

فرجام سخن آنکه سیاست ملت‌سازی در دوره رضاشاه، همراه با اعمال زور و استبداد بود و در عمال یک پروژه سیاسی را در راستای کنترل اجتماعی و تحمیل خواست و منویات شاخص شاه ایجاد کرده بود. در نتیجه شاهد شکل‌گیری نوعی از ملت ورشکسته و ناکام بودیم؛ همین مسئله آثار و پیامدهای سوئی را به دنبال آورد که از مهم‌ترین آن‌ها، تشتت، پراکندگی و تضعیف و انزوای جایگاه گروه‌های اجتماعی بود. (لطفی و همکاران، ۱۴۰۱: ۱۲۱). به دیگر سخن ملت‌سازی پروژه ناموفق پهلوی اول بود و می‌توان گفت تلاش‌های نظام رضاشاهی در کسب مشروعیت در جامعه ایران موفقیت‌بنیادی چندانی به بار نیاورد. (علیزاده و طرفداری، ۱۳۸۹: ۱۱۹) کامران متین معتقد است اگر چه در دوره رضاشاه وضعیت عقب‌ماندگی ایران از لحاظ سیاسی دگرگون شد اما به لحاظ محتوایی از منظر روابط اجتماعی تغییر مهمی در آن ایجاد نشده بود. نتیجه‌ای این امر ایجاد یک دولت - ملت مدرن بی ملت بود. (متین، ۲۰۲۲: ۳۹)



سال سوم، شماره ۱،

پیاپی ۷، بهار و

تابستان ۱۴۰۳.

بررسی فرایند

ملت‌سازی در دوره

پهلوی دوم و تأثیر

آن بر کنش سیاست

خارجی بر اساس

رهیافت راینهارد

بندیکس

۶- حقوق شهروندی و ملت‌سازی در دوره پهلوی دوم

در تعریف ملت نوشته‌اند که ملت پدیده‌ای تاریخی، سیاسی و فرهنگی است. امروزه «فرهنگ مشترک» مهم‌ترین عامل شناسایی یک ملت است و نقشی تعیین‌کننده دارد. فرهنگ مشترک محصول «روان مشترک ملی» است. چنانچه فرهنگ را ساخت‌وسازهای مادی و معنوی یک ملت بدانیم، اشتراک در روح معنایی این ساخت‌وسازها واضح‌ترین عامل شناسایی ملتی خواهد بود که آن فرهنگ را پدید آورده است. بر این اساس ملت می‌تواند دارای چندین قومیت، زبان، نژاد، مذهب و... باشد و با وجود همه این ناهمگونی‌ها به عنوان یک ملت شناخته شود. «زبان» هم در فرایند ملت‌سازی از اهمیت برخوردار است. زبان است که با حضور سرزنده و پرتحرکش و وحدت بیرونی و درونی‌اش، اندیشیدن را ممکن می‌گرداند و بدین گونه ملت را می‌آفریند. (ایمانی و قاسمی، ۱۳۹۴: ۴۲ و ۴۳)

در دوران مشروطه و عصر زمامداری قاجاریان، گسترش اندیشه‌های ملی‌گرایانه بر تاریخ بسیاری از کشورها و قومیت‌ها تأثیر بسزایی برجای گذاشت. این افکار ناسیونالیستی در ایران، به دنبال برخورد ایران با غرب، شکست‌های نظامی، آشنایی ایرانیان با اندیشه‌ها و افکار اروپایی و تلاش‌های پارسیان هند شکل گرفت. (لطفی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۸) اندیشه ناسیونالیسم در ایران، نگاه ملیت‌گرا، میهن‌دوستانه و هویت‌گرایانه را دنبال می‌کرد و با ایده‌های افرادی چون میرزا فتحعلی خان آخوندزاده شکل گرفت (قدیمی و قیادری، ۱۳۹۱: ۹۰)



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهاارد
بندیکس

به نظر در این زمان هنوز با مفهوم ملت‌سازی که به معنای یک‌دست‌سازی فرهنگی است فاصله بسیار داریم اما در عصر پهلوی‌ها این مقوله به شکلی شفاف و به عنوان یک راهبرد از جانب حکومت دنبال شد. عصر زمامداری حکومت پهلوی‌ها، فصل جدیدی از نحوه تکوین ملت و اتخاذ سیاست‌های ملت‌سازی آغاز شد. تحولات ایران در این دوران در بخش‌های مختلف نظیر بازسازی دولت، تحول در لباس و آموزش و پرورش، زنان و برخورد دولت با عشایر، دنبال شد؛ اما تغییر و تحولاتی که با روی کار آمدن رضاشاه آغاز گردید، حرکتی سطحی در راستای تکوین ملت بود و به بیانی دیگر، نوعی شبه ملت‌سازی بود که در نهایت نتوانست توفیق چندانی را به دست آورد. آن چنان که جوئل میگدال^۱ نیز اظهار می‌کند، توانایی دولت‌ها مدرن جهان‌سومی، در جهت ترغیب مردم برای اجرای خواسته‌های حکومت بسیار محدود است، به طوری که دولت در اغلب اوقات نمی‌تواند به اعمال اراده خود در جامعه بپردازد. بر این اساس، دولت پهلوی اول خواسته‌های خود را، نه بر اساس مشروعیت، بلکه به موجب استفاده از زور و نیروی سرکوبی که داشت و

1- Joel S. Migdal

ترسی که در دل مردم ایجاد کرده بود، برآورده کرده و جامعه را وادار به پذیرش اهدافش می‌کرد. این در حالی است که پس از کناره‌گیری رضاشاه، ما شاهد بازگشت بسیاری از عادات و قواعد سنتی به ویژه شعائر مذهبی هستیم. میگردانیم همچنین معتقد است شکاف و فاصله میان قواعد بازی و نیات دولتی از یک سو و قواعد عملی مردم از سوی دیگر، موجب می‌شود رهبران دولت‌های جهان‌سومی در اجرای سیاست‌های اجتماعی خود و در هدایت مردم به سوی اهداف مورد نظر دولت، با چالش‌های اساسی مواجه شوند. در این مورد نیز، پهلوی اول نتوانست رابطه مناسب و مشروعی میان دولت و جامعه ایجاد نماید، در نتیجه تضاد دولت و ملت همچنان تداوم یافت؛ و این دلیلی بود تا دولت ایران در اجرای سیاست‌های کنترل اجتماعی و تعیین قواعد رفتاری مردم، توفیق چندانی به دست نیاورند. (نجف‌زاده و شاهکوه، ۱۳۹۲: ۸۶)

به دیگر سخن یکدست‌سازی فرهنگی در این زمان موفقیتی به دنبال نداشت. با گذار به دوره زمامداری پهلوی دوم، شاهد تداوم رویکردهای مشابه به سیاست‌های ملت‌سازی به سبک حکومت رضاشاهی هستیم. (لطفی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۸).

مک دانیل انقلاب سفید را در همین الگو بررسی کرده و معتقد است مانند کلیت خود رژیم شاه عناصر و انگیزه‌های مختلف و گاه ناهمسازی را در بر می‌گرفت. منبع الهام آن تا حدی سیاسی و تا حدی اقتصادی و اجتماعی بود. (مک دانیل، ۱۳۸۹: ۱۲۲) همچنین به نظر می‌رسد شاه در راستای ایجاد نوعی پیوند میان گذشته تاریخی ایران و دنیای مدرن امروزی، جریان انقلاب سفید را مطرح کرد. (آصف، ۱۳۸۴: ۴۰) این در واقع به عنوان ایدئولوژی پهلوی شناخته می‌شود که توسط دستگاه‌های تبلیغاتی نیز به صورت مداوم تبلیغ می‌شد و آن‌ها نیز در راستای مهندسی فرهنگ برای ایجاد ملتی یکدست به کار گرفته شده بودند. برنامه‌های به‌طور کلی پخش شده از رادیو گویای این مطلب هستند که رادیو ابزاری در جهت تقویت حس شاه‌دوستی و وفاداری به او، ترویج و اشاعه زبان و ادبیات فارسی، زنده نگاه‌داشتن موسیقی باستانی ایران، آموزش شهروندان، شکل دادن به وحدت ملی و وطن‌پرستی و نفرت از بیگانگان بوده است. (قره‌داغی و همکاران، ۱۴۰۰: ۱۱۱)

از دیگر سو این ملت‌سازی آمرانه در واقع تحمیل یک نوع شیوه تفکر در قالب نوسازی بود و از جانب ملت رد شد. آشکار است که بخش‌های وسیعی از عامه ایرانی به این نتیجه رسیده بودند که کشورشان به زور در حال غربی شدن است و شاه را بدین خاطر نکوهش می‌کردند. به گفته یک نویسنده مهم ایرانی «از خود بیگانگی شاه از شرق و غرب به الگوی چیره فرهنگی در دوران پادشاهی وی تبدیل شده بود. اگر چیزی را بتوان فرهنگ



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

استعماری در ایران نامید شاه مسئول آن است.» ادعای بیهوده پیشبرد آمیزه فرهنگی جدید نمی‌توانست نقابی بر واقعیت سرکوب و وابستگی فرهنگی باشد و خود را در نخوت و تکبر رژیم نمایان ساخت. جبران هر کمبود و عرضه هر مطلوب تنها می‌توانست از بالا از طرف رژیم انجام گیرد. (مک دانیل، ۱۳۸۹: ۱۲۴) تجددگرایی افراطی و صنعتی شدن که هماهنگ با یک رشد اقتصادی پرشتاب و احساس فزاینده امتیاز جویی دنبال شد به تند شدن آهنگ شهرنشینی، آموزش در سطح عمومی، گسترش وسایل ارتباط جمعی، افزایش مصرف در سطح توده‌ها و تمایل شدید به غیرمذهبی شدن انجامید. پی آمد طبیعی این جریان یک نوع آشفتگی اجتماعی بود که به شکل فساد، بی‌عدالتی، اختناق و واکنش ناخشنودانه از سوی مردم در برابر آن آشکار شد. (آموزگار، ۱۳۷۵: ۱۲۳)

به این صورت ملت‌سازی پهلوی و نتایج آن دیگر سیاست‌ورزی‌های رژیم را نیز با شکست همراه کرد و پهلوی که در تحمیل فرهنگ یکدست به جامعه ناموفق عمل کرده بود نتوانست در امر مشارکت سیاسی و اقناع ایرانیان در دخالت سیاسی نیز موفق عمل کند درحالی‌که مشارکت سیاسی برای نوسازی عاملی ضروری است. این مهم را دانشوران علوم اجتماعی آمریکایی مانند کارل دویچ، ساموئل هانتینگتون و دیوید اپتر نیز پذیرفته‌اند اما در مردم ایران شور و شوق و نوآوری سیاسی چندان به چشم نمی‌خورد. (مک دانیل، ۱۳۸۹: ۱۲۵) جهانگیر آموزگار بر این باور است که فقدان مشارکت سیاسی دلیلی بر انقلاب بود و تصریح می‌کند: «آنچه سبب شد تا تجددگرایی در آن هنگام به یک حرکت انقلابی بی‌انجامد آهنگ سریع رشد اقتصادی و یا گسترش آگاهی سیاسی نبود. علت، آن بود که پیشرفت‌هایی که باید به طور موازی در زمینه آزادی بیان، مشارکت سیاسی و پایان دادن به تضادها حاصل شود، انجام نگرفت.» (آموزگار، ۱۳۷۵: ۱۳۸)

با در نظر گرفتن آنچه آموزگار می‌گوید یکی از دلایل این احساس سرخوردگی سیاسی را می‌توان در نبود آزادی و حقوق سیاسی شهروندی جستجو کرد که ریشه در حکومت یک‌سالارانه محمد رضا شاه داشت. به باور بسیاری از پژوهشگران و نیز درباریان او تلاش داشت تا تفوق خود را بر همه امور حفظ کند تا جایی که در مصاحبه با اورینا فالاجی به صراحت اذعان داشت «برای انجام کارها قدرت لازم است و برای نگهداری قدرت هیچ احتیاجی به اجازه یا مشورت با کسی نیست و نباید با کسی در مورد تصمیم‌ها بحث کرد» (فالاجی، ۱۳۵۸: ۴) این نگاه بیان‌کننده حکومت مطلوب شاه است که در آن اقتدار طلبی برای سرپا نگه‌داشتن ارکان کشور ضروری شمرده می‌شد و شرکت دادن دیگران در قدرت نسخه‌ای برای از هم فروپاشیدن کشور تلقی می‌شد. فریدون هویدا معتقد است این وضع جز برانگیختن حالت از خود بیگانگی در



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

مردم نتیجه دیگری نداشته است و به یادداشت مورخ ۲۰ بهمن ۱۳۵۳ خود در این خصوص اشاره دارد: «با مراجعه به یادداشت‌هایم می‌بینم که در تاریخ ۹ فوریه ۱۹۷۵ [۲۰ بهمن ۱۳۵۳] در این مورد نوشته‌ام... بی‌اعتنایی و عدم اشتیاق مردم به مشارکت در کارها تا بدان پایه رسیده که ارتباط اندیشه‌ها را از هم گسیخته و وضعی چنان ناراحت کننده به وجود آورده که هیچ اشتیاقی به ادامه خدمت در من بر نمی‌انگیزد... همه کارهای مملکت به نظر دروغین و تصنعی می‌آید مردم به صورت اشباحی درآمده‌اند که جلوی صحنه یک تئاتر غیرواقعی در هم می‌لولند تصوراتم بعد از اینکه دوان دوان خود را به وطن در حال پیشرفت رسانده‌ام به سرعت رنگ باخته است و احساس می‌کنم که همه ما جز گروهی بازیگر یک نمایش مضحک و غم‌انگیز نیستیم...» (هویدا، ۱۳۷۰: ۱۰۳)

۷- سیاست خارجی بر پایه ملت‌سازی در عصر پهلوی دوم

اگرچه ملت‌سازی در داخل کشور با موفقیت همراه نبود اما راهبر سیاست خارجی پهلوی دوم شد. به دیگر سخن کنش و رفتار حکومت و حاکمیت پهلوی دوم در مواجهه با دیگر کشورها چه در غرب آسیا و چه نقاط دیگر جهان بر پایه الگوی ملت‌سازی، نگاه آمرانه و اقتدارطلبانه تعریف می‌شد. بر همین اساس در دو دهه پایانی حکومت شاه، به ویژه در دهه ۱۳۵۰ ش، شاهد مجموعه‌ای از رفتارها در روابط خارجی هستیم که تغییر مهمی را نسبت به دوره رضاشاه نشان می‌دهد؛ برخی از این رفتارها عبارت‌اند از: مداخله در کشورهای منطقه، کمک‌های اقتصادی به کشورهای گوناگون و نهادهای بین‌المللی، روابط دوستانه با اسرائیل، به چالش کشیدن نظام‌های حاکم بر اروپا، آمریکا و... که در ادامه برخی از آن‌ها را بررسی خواهیم کرد.

شاه حتی در عرصه سیاست خارجی خود نیز به دنبال مشروعیت‌یابی بود. توان مانور او در این عرصه، جدا از درآمدهای گسترده نفتی، خریدهای تسلیحاتی در حال افزایش، به ژاندارمی که از سوی ایالات متحده به او محول شده بود نیز بازمی‌گشت. شاه و دستگاه‌های تبلیغاتی حکومت بر قدرت مانور ایران در فراتر از آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و در عرصه اقیانوس‌ها تأکید می‌کردند. (مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۹۵) حکومت پهلوی حتی جایگاه و رسالت جدیدی برای خود قائل شده بود. انعقاد یک قرارداد سودمند با صدام (الجزایر ۱۹۷۵)، دخالت در خاورمیانه و شاخ آفریقا، نقش‌آفرینی در اوپک، بخصوص در ماجرای گران شدن نفت، سرکوب شورش ظفار از جمله مصادیق رویکرد سیاست خارجی بود که در داخل کشور به عنوان عظمت‌طلبی‌های شاه برای ایران تبلیغ می‌شد. (رادمرد، ۱۳۹۹: ۶۰) یکی از تغییراتی که در رفتار خارجی ایران در این دوره مشاهده می‌شود، جهت‌گیری در مورد اسرائیل



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند

ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت رابینهارد

بندیکس

است. هنگامی که شاه در سال ۱۳۲۸ ش به آمریکا سفر کرد، از او پرسیده شد، آیا قصد به رسمیت شناختن اسرائیل را ندارد؟ او در پاسخ گفت: «ما کشوری مسلمان هستیم، ولی تاریخ ایران نشان می‌دهد که ایرانیان از دیرزمان نسبت به اقلیت‌های مذهبی، بردبار و مهربان بوده‌اند. ما هنوز اسرائیل را به رسمیت نشناخته‌ایم و قبل از مبادرت به چنین امری به عنوان کشوری مسلمان، باید با سایر کشورهای اسلامی مشورت کنیم.» (محمدیان، ۱۴۰۰: ۲۹۸)

و در جای دیگری می‌گوید: «نظریات شما را درک می‌کنم، ولی مخالفت روحانیون، جدی است و من در حال حاضر قادر به چنین کاری نیستم.» (مهدوی، ۱۹۹۶: ۳۸۱) مقایسه این مواضع با سخنان او در سال ۱۳۴۸ ش، تغییر آشکاری را نشان می‌دهد: «حق موجودیت اسرائیل را به رسمیت می‌شناسد و روابطش با دولت یهود در بسیاری زمینه‌ها در حال بهبود است.» روزنامه «تایمز مالی» این روابط را اتحاد غیررسمی و «محور تهران-اورشلیم» نامید. فراتر از این، شاه در مصاحبه با روزنامه واشنگتن پست به کشورهای عرب توصیه کرد «ایران با اصل الحاق اراضی با زور مخالف است، اما اسرائیل یک واقعیت مسلم است که کشورهای عرب باید آن را بشناسند و امنیت مرزهای آن را تضمین کنند.» (مهدوی، ۱۹۹۶: ۳۹۲)

نمونه دیگر تغییر رفتار ایران، جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی و تأثیر ملی‌گرایی ایران باستان است. این جشن‌ها، نمایشی بود که رؤیایاها و بلندپروازی‌های شاه را آشکار کرد. یکی از شعارهای تبلیغاتی دولت در طول جشن‌ها این بود «این گردهمایی با عظمت جهانی، تخت جمشید را در روز فراموش‌نشده ۲۳ مهر ۱۳۵۰ ش تبدیل به مرکز ثقل جهانی کرد.» (شوکران، ۲۰۰۲: ۳۸) به نظر برخی افراد، محمدرضا شاه با برگزاری این نوع مراسم، قصد داشت به جهانیان بگوید: «پدر من ثابت کرد که ما با شما برابریم، ولی من می‌گویم ما از شما برتریم.» (ضیاء ابراهیمی، ۲۰۱۸: ۳۰۰) نشانگان این اندیشه در سیاست خارجی محمدرضا شاه نمایان است. او در مصاحبه‌ای مدعی می‌شود «ایران، پاکستان، افغانستان و هند روزی همه از نژاد آریایی بوده‌اند و امیدوارم روزی دوستی نزدیک و یگانگی مجدد بین این ملل ایجاد گردد. من برای این مقصود کار می‌کنم. اقیانوس هند رؤیای من است. یک بازار مشترک کشورهای کنار اقیانوس هند یا شاید بتوان آرزو کرد کشورهای مشترک‌المنافع اقیانوس هند.» (لاینگ، ۱۹۹۲: ۲۸۷) حتی می‌گفت، آماده است تا به صنعتی شدن هندوستان و توسعه معادن و کشاورزی آن کمک کند. (پهلوی، ۱۹۹۳: ۲۷۵) در سال ۱۳۵۳ ش در مورد کشورهای عرب منطقه مدعی می‌شود «خنده‌دار است، بدون ایران آن‌ها در مقابل کمونیست‌ها مرده‌اند، اولین انتخاب ما در منطقه، همکاری با کشورهای عرب با شرایط مساوی است. انتخاب دوم ما این است که خودمان اگر لازم باشد، تنها پیش



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد

بندیکس

برویم.» (لاینگ، ۱۹۹۲: ۲۸۲) افزایش نجومی درآمدهای نفت، بیش از پیش سبب رؤیاپردازی و تغییر رفتار خارجی ایران شد. شاه، تحمیل خواسته‌های تولیدکنندگان نفت به شرکت‌های نفتی و افزایش قیمت نفت را به حساب کاردانی و موفقیت خود می‌گذاشت.

در سال ۱۳۵۰ پس از توافق با شرکت‌های نفتی در گفت‌وگو با اسد اله علم می‌گوید: «ببین همه چی یک‌دفعه درست شد. مسئله نفت را حل کردیم... در دنیا هم مسئله رهبری ایران در منطقه بزرگ خاورمیانه به اثبات رسید... هرکس با من درافتاده است، از بین رفت. چه داخلی چه خارجی. برادران کندی در آمریکا کشته شدند؛ ناصر رئیس‌جمهور مصر، از بین رفت؛ خروش‌چف از کار برکنار شده؛ در داخل مصدق و قوام‌السلطنه، رزم‌آرا و منصور همگی از بین رفتند.» (علم، ۲۰۰۱: ۲۰۱) شاه پس از افزایش قیمت نفت، در بخش‌های گوناگون مداخله می‌کرد؛ در حالی که سال ۱۳۳۷ ش گفته بود: «ارتش شاهنشاهی ایران در هیچ کشور خارجی پایگاه نظامی ایجاد نخواهد کرد.» (لاینگ، ۱۹۹۲: ۲۷۲) در این چارچوب در بحران جنوب آسیا در سال ۱۹۷۱ میان هند و پاکستان، ایران سلاح‌های آمریکایی را مخفیانه به دست پاکستان می‌رساند. بین سال‌های ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۹ م، نیروهای نظامی ایران به منطقه ظفار در عمان فرستاده شدند و نقش مهمی در شکست شورش کمونیست‌ها علیه سلطان قابوس داشتند. در مجموع، شاه به طور آشکار و پنهان به پاکستان علیه هند، به اردن علیه فلسطین، به عربستان علیه یمن و به سلطان عمان علیه شورشیان ظفار کمک می‌کرد. (الوندی، ۲۰۱۶: ۱۰۰-۱۰۸) تغییر رفتار ایران تنها در برابر کشورهای منطقه روی نداد. شاه، زمانی خطاب به اطرافیان خود گفته بود: «باید این مملکت را به پایه بزرگ‌ترین کشورهای دنیا برسانم نه اینکه فقط در خاورمیانه اول باشیم.» (ضیاء ابراهیمی، ۲۰۱۸: ۳۰۰)

در توصیف تمدن بزرگ خود، همان مسئولیت‌هایی را که در روابط خارجی بر دوش کشورهای پیشرفته است، برای ایران در نظر می‌گیرد. کشور ما در آستانه ورود به دنیای صنعتی و پیشرفته است و تا ۱۰ سال دیگر ما عهده‌دار همان مسئولیت‌هایی خواهیم بود که برای کشورهای صنعتی کنونی قائل هستیم و با همان مسائلی مواجه خواهیم بود که آن‌ها با آن مواجه‌اند. تقریباً در تمام زمینه‌های بهداشت، تغذیه، جمعیت، مسکن، آموزش و محیط‌زیست کشور ما ایفای نقش انسانی و سازنده‌ای در سطح جهان به عهده دارد و در برخی موارد، از قبیل پیکار جهانی با بی‌سوادی و تعمیم آموزش، حتی نوعی نقش رهبری را ایفا می‌کند.^۱ (پهلوی، ۲۰۰۹: ۲۴-۴۰) محمدرضا شاه در چارچوب چنین تفکری، به کشورهای اروپایی و متحدان

۱- طرح این ادعا در حالی است که سال ۱۳۵۵ ش حدود ۵۲ درصد جمعیت ایران بی‌سواد بودند.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند

ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
ریحافت راینهارد

بندیکس

خود می‌تاخت، دموکراسی اروپایی را فاسد و راه‌حل مشکلات آن‌ها را نزد خود می‌دانست. او راه برون‌رفت نظام بین‌الملل از مشکلات موجود را اصول انقلاب شاه و ملت می‌داند: «احساس ما این است که اصول فکری و عملی این انقلاب، نه تنها پاسخ‌گوی نیازهای اساسی جامعه ایرانی است، بلکه می‌تواند پاسخ‌گوی بسیاری از نیازهای مشابه در دیگر جوامع جهان باشد.» (پهلوی، ۲۰۰۹: ۵۴-۶۵)

نتیجه

ملت‌سازی و حقوق شهروندی به شکل نوین آن از مفاهیم مدرن محسوب می‌شود و جامعه‌شناسان تاریخی از جنگ دوم جهانی به بعد مسئله ملت‌سازی را در بررسی‌های خود مدنظر قرار دادند و هر یک به وجهی از این نظریه پرداختند. ملت‌سازی در ساختار اندیشه و ادبیات حکمرانی و حاکمیتی ایرانی حداقل از مشروطه ورود پیدا کرد اما نتوانست شکل واقعی به خود بگیرد و استبداد و دیکتاتوری آمرانه مانعی در تحقق آن محسوب می‌شود. در پژوهش حاضر با استفاده از رهیافت راینهارد بندیکس نشان داده شد که مؤلفه ملت‌سازی موفق از نظر او، بسط مشارکت سیاسی و فعالیت‌های مدنی است و این دو مؤلفه در تاریخ ایران راه به جایی نبرده است.

در عصر پهلوی اول اگر چه تلاش‌هایی برای ملت‌سازی صورت گرفت اما آمرانه بودن و ملت‌سازی از بالا اجازه نداد تا یکسان‌سازی مدنظر پهلوی موفقیتی به دست آورد. در این زمان طرح ملت‌سازی بار دیگر در برابر فرهنگ سنتی اسلامی قرار گرفت و اقداماتی مانند یکسان‌سازی پوشش، سرکوب قومیت‌ها با هدف تثبیت زبان فارسی با واکنش جامعه ایرانی مواجه شده و از جانب سنت‌گرایان پس زده شد. عصر محمدرضا شاه را باید در چند دوره زمانی تقسیم‌بندی کرد و ملت‌سازی و حقوق شهروندی را بررسی کرد. از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ شاه جوان هنوز امکان اقتدارگرایی را به دست نیاورده و صدای مردم نیز شنیده می‌شد. حضور مردم در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت نشان از همین موضوع دارد. بعد از کودتا شاه به سمت اقتدارگرایی حرکت کرد و هم‌زمان تلاش کرد با روش پدر، ملت‌سازی و یکسان‌سازی را به اجرا درآورد. جامعه در برابر این یکسان‌سازی دچار آشفتگی شد و روایت جانب حاکمیت در خصوص ایجاد احساس تعلق به یک ملت واحد را نپذیرفت به از خودبیگانگی دچار شد که نتیجه آن کنش اعتراضی و انقلاب در سال ۱۳۵۷ بود. نکته اینجاست که ملت‌سازی ناکارآمد در داخل با همه شکست‌هایی که متحمل شده و دربار و دولت بر آن واقف بودند اما در سیاست خارجی راهبر و الگوی کنش شد. شاه متأثر از الگوی اقتدارطلبی و یکدست‌سازی در منطقه و در مواجهه با کشورهای مختلف جهان رفتار می‌کرد و نوسان قیمت



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

نفت موجب تقویت این رفتار و نگاه آمرانه او در برابر کشورهای مختلف بود. درآمد نفتی حق دخالت در مسائل مختلف سیاسی را برای شاه ایجاد کرد. او هرکجا خود صلاح می‌دانست، بدون در نظر گرفتن اصول مسلم دیپلماسی مانند منطق هم‌جواری و روابط دوستانه ورود می‌کرد حتی در سخنان شاه پس از افزایش درآمد نفتی نیز همین رویکرد دیده می‌شود و وی دموکراسی کشورهای غربی را به استهزاء گرفته و راه‌حل مشکل را تکرار و دنباله‌روی از اصول انقلاب سفید می‌دانست. این الگو و کنش برخاسته از آن در نهایت هنگام فروپاشی سلطنت خود را نشان داد و کشورهایی که زمانی بیشترین کمک‌ها را از ایران دریافت می‌کردند دیگر حاضر نشدند در کنار شاه قرار گرفته و او را همچون سال ۱۳۳۲ بار دیگر به تخت سلطنت بازگردانند.



سال سوم، شماره ۱،

پیاپی ۷، بهار و

تابستان ۱۴۰۳،

بررسی فرایند

ملت‌سازی در دوره

پهلوی دوم و تأثیر

آن بر کنش سیاست

خارجی بر اساس

رهیافت راینهارد

بندیکس

منابع

- آصف، ابوالحسن، (۱۳۸۴). مبانی ایدئولوژیک حکومت در دوران پهلوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- آموزگار، جهانگیر، (۱۳۷۵). فرازوفروود دودمان پهلوی، (مترجم اردشیر لطفعلیان). تهران: مرکز ترجمه و نشر کتاب.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۱). تاریخ ایران مدرن. چاپ هشتم. ترجمه محمد ابراهیم فتاحی. تهران: نشر نی.
- اطاعت، جواد. (۱۳۸۱). ماهیت دولت در ایران. اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ۲۱ (۵)، ۷۰-۸۳.
- ایمانی، علی، قاسمی، علی اصغر. (۱۳۹۵). سیاست‌گذاری خدمت‌سربازی و فرایند ملت‌سازی در ایران. پژوهش‌های راهبردی سیاست، ۵ (۱۸)، ۳۵-۶۶.
- باتامور، تام، آوتویت، ویلیام. (۱۳۹۲). فرهنگ علوم اجتماعی قرن بیستم (مترجم حسن چاوشیان). تهران: نشر نی.
- بشیری، حسین (۱۳۹۳). زمینه‌های اجتماعی انقلاب ایران (مترجم علی اردستانی). تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیری، حسین (۱۳۸۱). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی دوره جمهوری اسلامی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- بشیری، حسین، (۱۳۸۰). موانع توسعه سیاسی در ایران، تهران: گام نو.
- پهلوی، محمدرضا (بی‌تا)، به سوی تمدن بزرگ، بی‌جا، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی.
- تبریزی، میرزا یوسف (مستشارالدوله). رساله یک کلمه، بی‌تا. بی‌جا.
- توسلی رکن‌آبادی، مجید، نوری، مختار. (۱۳۹۵). جامعه‌شناسی تاریخی عدم امکان شکل‌گیری حقوق شهروندی در گفتمان‌های سیاسی معاصر ایران. مطالعات سیاسی، ۸ (۳۱)، ۱-۲۴.
- جعفری، علیرضا، (۱۳۹۵)، ۱۵ اردیبهشت). وضعیت و جایگاه حقوق شهروندی در رژیم پهلوی. برگرفته از لینک <https://irdc.ir/fa/news/2375>
- روشن، محمد، بیرانوند، رضا، یاراحمدی، حسین. (۱۳۹۳). حقوق شهروندی، پیشینه و جایگاه آن در مناسبات پلیس. بصیرت و تربیت اسلامی، ۱۱ (۳۰)، ۱۱۱-۱۳۸.
- راجی، پرویز (۱۳۸۲). خدمتگزار تخت طاووس. ترجمه ح. امهران. چاپ یازدهم. تهران: انتشارات اطلاعات.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

رادمرد، محمد (زمستان ۱۳۹۹). کاربست تئوری الیگارشی نوگرایی ادوارد شیلز بر دوره پهلوی دوم (۱۳۳۲ - ۱۳۵۷). فصلنامه دولت پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۲۴، صص ۷۲ - ۴۱.

زرگر، افشین. (۱۳۸۶). مدل‌های دولت - ملت‌سازی؛ از مدل اروپایی تا مدل اوراسیایی. علوم سیاسی، ۴ (۷)، ۹۷-۱۶۰.

زنجانی، الهه، قره‌داغی، معصومه، صمدی وند، منوچهر، نصیری حامد، رضا، (۱۴۰۰)، مؤلفه‌ها و ارکان ناسیونالیسم در دوره محمدرضا شاه. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۱۱ (۱)، ۱۰۱-۱۱۵.

شکدام، کاترین، (۱۳۹۷). ملت‌سازی و سیاست دولت‌سازی؛ مدل فرانسوی و عوامل تعیین‌کننده آن. مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی.

شهابی، هوشنگ و لینز، خوان (۱۳۸۰). نظام‌های سلطانی، ترجمه منوچهر صبوری. تهران: نشر شیرازه.

علوی پور، سید محسن، فاضلی، مجتبی. (۱۳۹۵) گفتارهایی درباره تاریخ و همکاری‌های میان‌رشته‌ای. تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.

علیزاده، محمدعلی، طرفداری، علی‌محمد. (۱۳۸۹). تأثیر گفتمان ملی‌گرایی بر تحولات اجتماعی و فرهنگی دوره پهلوی اول. پژوهش‌نامه تاریخ، ۵ (۱۹)، ۹۹-۱۲۲.

فتحی، یونس، سعادت‌ی راد، بهروز. (۱۴۰۰). تحلیلی بر نهادینه شدن مفهوم حقوق شهروندی در انقلاب مشروطه و تضمین مؤثر آن در انقلاب اسلامی. پژوهش‌های سیاست اسلامی، ۹ (۱۹)، ۳۳۴-۳۵۶.

فالاچی، اوریانا، (۱۳۵۸)، مصاحبه با تاریخ (مترجم پیروز ملکی). ج ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.

قدیمی قیداری، عباس، (۱۳۹۰). تاریخ نویسی باستان‌گرا و ناسیونالیستی در ایران عصر قاجار. فصلنامه مطالعات تاریخ ایران اسلامی، ۱۱ (۱)، ۷۵-۹۴.

کاتوزیان، محمدعلی (۱۴۰۰). اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، تهران: نشر مرکز.

گولد، جولیوس، ل. کولب، ویلیام (۱۳۷۶). فرهنگ علوم اجتماعی، (ویراستار محمدجواد زاهدی) تهران: انتشارات مازیار.

لطفی، کامران، اخوان کاظمی، مسعود، صادقی، سید شمس‌الدین. (۱۴۰۱). ملت‌سازی ناکام در ایران: چالش‌های ملت‌سازی و مصادیقی از ملت‌ناشدگی (مطالعه موردی: تمرکز بر دوره معاصر). پژوهش‌نامه انقلاب اسلامی، ۱۲ (۴۵)، ۱۱۳-۱۳۳.



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس

لاینگ، مارگارت (۱۳۷۱). مصاحبه با شاه. ترجمه اردشیر روشنگر، تهران: نشر البرز.

متین، کامران، (۲۰۲۲). ناسیونالیسم بدون ملت (مترجم هیمن رحیمی). نقد اقتصاد سیاسی، (۲۳)، ۲۱۵-۲۷۷.

محسنی، رضا علی. (۱۳۸۹). ابعاد و تحلیل حقوق شهروندی؛ راه‌کارهایی برای تربیت و آموزش حقوق شهروندی. مطالعات سیاسی، ۳ (۱۰)، ۱۱۷-۱۴۴.

محمدیان، محمد (۱۴۰۰). نظم‌های دولت / جامعه و تحلیل سیاست خارجی ایران دوران پهلوی دوم. پژوهشنامه ایرانی سیاست بین‌الملل، ۹(۲)، ۳۰۵-۲۷۶.

مک دانیل، تیم. (۱۳۸۹). خودکامگی، نوسازی و انقلاب در روسیه و ایران (مترجم پرویز دلیر پور). تهران: سبزان.

نجاتی، غلامرضا (۱۳۸۴). تاریخ بیست و پنج ساله ایران. تهران: انتشارات رسا.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵). سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی، چاپ سوم، تهران: انتشارات البرز.

نجف‌زاده، مهدی و عباسی شاهکوه، مهدی (۱۳۹۲). پیامدهای ساخت دولت مدرن پهلوی اول بر جامعه شبکه‌ای ایران، مطالعات سیاسی، ۵ (۲۰)، ۶۹-۹۰.

هویدا، فریدون، (۱۳۷۰). سقوط شاه (مترجم ح. مهران). تهران: اطلاعات.

Feldman, A. S. (1968). [Review of Nation-Building and Citizenship: Studies of Our Changing Social Order. by R. Bendix]. American Journal of Sociology, 73(5), pp. 637-638

Hollander, Paul, (1973), Nationbuilding and Citizenship: Studies of Our Changing Social Order. Contemporary Sociology, Vol. 2, No. 3 pp. 258-261

Munro, A. (2023, 2October). nation building. Encyclopedia Britannica. <https://www.britannica.com/topic/nation-building>

Mylonas, Harris, (2021). State of Nationalism (SoN): Nation-Building. Studies on National Movements, vol. 8, pp.1-17

Smelser, Neil J. (1991). "Reinhard Bendix". International Sociology. 6(4):pp.481-485

Stephenson, Carolyn. "Nation Building." Beyond Intractability. Eds. Guy Burgess and Heidi Burgess. Conflict Information Consortium, University of Colorado, Boulder. Posted: January 2005, <http://www.beyondintractability.org/essay/nation-building>



سال سوم، شماره ۱،

پیاپی ۷، بهار و

تابستان ۱۴۰۳

بررسی فرایند

ملت‌سازی در دوره

پهلوی دوم و تأثیر

آن بر کنش سیاست

خارجی بر اساس

رهیافت راینهارد

بندیکس

Mahdavi, H. (1996). Foreign policy of Iran in the second.(In persian)
Pahlavi, 1921-1979, Tehra

Alam, A. (2001). Diaries of Asadollah Alam, 1970-1972, edited by A.
(Alikhani, vol 2, Tehran: moein. (in persian

Alvandi, R. (2016). Nixon, Kissinger, and the shah: the United States and
Iran in the cold war. Tehran: parseh. (in Persian

Pahlavi, M. R. (2009). Toward the great civilisation, Tehran, alborz. (in
(persian

Pahlavi, M. R. (1993). Answer to history, translated by H. Abaturabiyani,
(Tehran. (in persian

Shawcross, W. (2002). The shah's last ride: the fate of an ally, translated by
(H. Mahdavi, Tehran: pykan. (in persian

Zia-Ebrahimi, Z. (2018). The emergence of Iranian nationanalism: race and
(the politics of dislocation, Tehran: markaz. (in persian



سال سوم، شماره ۱،
پیاپی ۷، بهار و
تابستان ۱۴۰۳،
بررسی فرایند
ملت‌سازی در دوره
پهلوی دوم و تأثیر
آن بر کنش سیاست
خارجی بر اساس
رهیافت راینهارد
بندیکس